

پایان جهان در اساطیر

در باورهای اسطوره‌ای، جهان به عنوان يك مخلوق که ساخته و پرداخته دست خدایان است؛ آغازی دارد و انجामी. آغاز جهان، آفرینش آن است که در اساطیر مختلف به شیوه‌هایی گوناگون شکل می‌گیرد. حوادث پایانی جهان مرگ این دنیاست، و جهان مانند هر مخلوق دیگر، پس از چند صباحی حیات، ویران خواهد شد. اما در پس آن ویرانی شروعی دیگر نهفته است که چرخه حیات به صورت مطلوب‌تر دوباره به حرکت درخواهد آمد، همانند انسان که روزی به‌وجود آمده و روزی می‌میرد و پس از مرگ دوباره زندگی خواهد کرد. آنچه در پی خواهد آمد نگاهی است اجمالی به باور اساطیری اقوام و ملل مختلف جهان درباره پایان جهان.

اساطیر پایان جهان یا رستاخیز در بین بسیاری از اقوام و ملتها رایج است. این اساطیر می‌توانسته است به دو صورت: اول به قیاس با آفرینش و آغاز جهان و دوم - که صیغه‌ای فلسفی دارد - براساس وضعیت جامعه انسانی به‌وجود آمده باشد. در نوع اول چون انسان برای جهان آغازی قائل است که طی آن جهان به دست خدایان به‌وجود می‌آید، به ناچار پایانی نیز خواهد داشت؛ زیرا برای اذهان بشری تصور ابدیت و ازلیت مشکل بوده است به همین جهت جهان را محصور بین دو حادثه آفرینش و قیامت تصور می‌کرده‌اند. این دیدگاه به نوبه خود از عوامل طبیعی و تجربه روزمره انسان پدید می‌آید؛ زیرا همه چیز در اطراف انسان در حال کون و فساد و ایجاد و تباهی است. طبیعی است که این عادات ذهنی که بر پایه مشاهده طبیعت استوار است، برای انسانها به صورت قانون درآید که بتوان آن را به همه چیز تعمیم داد. در این میان، آنچه که از حوادث جاری این جهان، پایه اصلی قیاس برای تصور آغاز و انجामी برای جهان شده است، خود انسان، زندگی، خلقت، مرگ و جهان پس از مرگ است؛ یعنی انسان با قیاس از زندگی خویش که از دو طرف محدود به آغاز و انجام است برای جهان نیز این الگوی پیدایش و مرگ را جاری و ساری دانسته است. دیدگاه دوم که باعث اعتقاد به پایانی برای جهان شده است؛ ناشی از توجیه و بیان فلسفه جامعه انسانی است. انسان تا زمانی که در این جهان زندگی می‌کند پیوسته در کنار خوشیها، گرفتار مرارتها و تلخیهای زندگی است. همیشه در کنار خوبیها، بدیها را می‌بیند که گاه غالب و گاه مغلوبند. ظلم، قدرت، ثروت، شهوت، شهرت، آنچنان در زندگی اجتماعی انسان ریشه دوانیده است که زندگی را بر اکثریت مردم سخت و مشکل کرده است، گذشته از آن که بقیه نیز مشکلات خویش را دارند. بنابراین، چنین وضعیتی هرگز نمی‌توانسته است انسانها را قانع کند و چون این ناهماهنگیهای جامعه، از نظر انسانها به هیچ عنوان قابل اصلاح نبوده است، دست به خلق و تصور جهانی آرمانی زده‌اند؛ دنیایی که در آن همه خیر مطلق است و شر را در آن راهی نیست. چون این مدینه فاضله در این جهان و با این مردمان قابل تصور نیست، پنداشته‌اند که به ناچار روزی فرا می‌رسد که خدا یا خدایان دست به کار می‌شوند و این نظم موجود را که در واقع بی‌نظمی است، بر هم می‌زنند و طرحی نو درمی‌اندازند. در آن هنگام است که دو جهان شکل می‌گیرد: یکی برای نیکان و دیگری برای بدان و هر دو ابدی‌اند.

اساطیر پایان جهان، در بین برخی از ملل مانند هندوها و یونانیها واقعاً پایانی برای جهان است. پایانی که در طی آن همه چیز، چه نیک و چه بد، از بین می‌رود و بار دیگر که خدا قصد آفرینش جدیدی کند همه چیز را دوباره از نو می‌آفریند. اما در باورهای دیگر اقوام مانند زرتشتیان، پایان جهان در واقع مرگی عمومی است که انسانها، بعد از آن به جاودانگی می‌رسند. در واقع بنا بر این عقیده، آن حادثه، پایان عمر جهان نیست؛ بلکه تحولی عظیم در جهت بهبودی و عدالت‌گستری است.

پایان جهان با حادثه‌ای ماوراء طبیعی صورت نخواهد گرفت بلکه همین عوامل طبیعی مانند باد، باران، زلزله و آتش هستند که در آن زمان رخ می‌دهند و جهان را به ویرانی می‌کشند. این حوادث در هر منطقه جغرافیایی که اسطوره پایان جهان دارند، با همان عواملی رخ می‌دهد که برای مردمان آنجا آشناست؛ مثلاً در سرزمین پر بارانی مانند هند، بارانهای طولانی است که سرانجام همه را در خود فرو خواهد برد و به عمر جهان خاتمه خواهد داد و یا در اساطیر اسکانديناوی، زمستانی پیوسته و طولانی در پایان جهان رخ خواهد داد و پرواضح است که در آن منطقه، زمستان و سرمای طولانی مدت، بیشتر ایام سال را دربر می‌گیرد.

در ادامه، اساطیر مربوط به پایان جهان را به تفکیک ملتها و اقوام بیان می‌کنیم و اگر به ادیان آسمانی و دیدگاه آنان در این باره اشاره شود، قصد اسطوره پنداشتن آنها نیست بلکه صرفاً جهت آگاهی و اطلاع بیشتر ذکر می‌شوند.

الف) اساطیر یونان

یونانیان عمر حیات انسان را به پنج نسل تقسیم کرده‌اند. آنها معتقدند که نسل آخر که ما در آن زندگی می‌کنیم، نسل آهن است. در این دوره، مردمان در پلیدی و زشتی زندگی می‌کنند. طبیعت آنها نیز به سمت پستی و بدی گرایش دارد و در طی نسلهای متمادی بدتر نیز می‌شوند و هر نسلی پلیدتر از نسل قبلی است. در آن هنگام که انسانها از ارتکاب بدی، ناراحت نشوند و یا در پیشگاه بینوایان احساس شرم نکنند، «زنوس» که امیدی در اصلاح آنان نمی‌بیند، مردمان را از بین خواهد برد.

رواقیون فرقه‌ای با گرایشهای فلسفی و عرفانی بوده‌اند که در یونان کهن می‌زیسته‌اند. بن‌مایه‌های اصلی عقاید آنان، همان اساطیر یونان کهن است با قدری چاشنی نجوم و دیگر علوم جدید آن زمان. آنها درباره پایان جهان دیدگاهی مبتنی بر علم هیأت آن روزگار داشتند. آنها می‌گفتند: هرگاه سیارات در دوره ثابتی از زمان به همان جایگاه پیشین خود و طول و عرضی که در آغاز داشتند، برسند؛ آتش‌سوزی پدید می‌آید و هر آنچه را که وجود دارد، نابود می‌کند. سپس کیهان درست با همان نظم و ترتیبی که پیش از آن داشته است، بار دیگر از نو برقرار می‌شود؛ ستارگان دوباره در مدارهای خود می‌گردند و هر يك گردش خود را بی‌هیچ تغییری در همان مدت زمان پیشین، انجام می‌دهد. «بالبوس» به عنوان سخنگوی این مکتب می‌گوید: «فلاسفه مکتب ما بر این باورند که تمامی جهان در آتش خواهد سوخت و این حادثه در آخرالزمان روی می‌دهد. سپس از این آتش الهی، جهان جدیدی زاده می‌شود و از نو با شکوه و جلال پدیدار می‌گردد». زمان میان يك آتش‌سوزی و آتش‌سوزی بعدی؛ یعنی طول عمر کیهان را حرکت سیارات و ستارگان تعیین می‌کرد و آن را سال بزرگ می‌نامیدند. آنها معتقد بودند آتش‌سوزی زمانی صورت می‌گیرد که خورشید و ماه و این پنج ستاره 2، دوره خود را تمام کنند و به همان وضعیت سابق خود، که در آغاز جهان داشته‌اند، باز گردند. عده‌ای طول این سال را 10800، برخی 2484 و عده‌ای طول آن را 6480000 سال برآورد کرده‌اند.

ب) اساطیر اسکانديناوی

اساطیر اسکاندیناوی در بسیاری از داستانها و بن‌مایه‌های خویش، فوق‌العاده به اساطیر زرتشتی نزدیک است. در اساطیر زرتشتی در پایان جهان، به یک گرگ عظیم‌الجثه و یک مار غول‌پیکر برمی‌خوریم که در دوران «اورشیدر» و «هوشیدر ماه» از بین می‌روند که این دو موجود عجیب در اساطیر اسکاندیناوی نیز ایفای نقش می‌کنند. در باورهای مردمان اسکاندیناوی یک غول یا ضد خدا به نام «لوکی» وجود دارد که در آغاز جهان، توسط خدایان به بند کشیده شده است و در پایان جهان بندها را می‌درد و به نبرد با خدایان برمی‌خیزد و یادآور ضحاک ایرانی است که توسط فریدون در دماوند به بند کشیده شده است و در پایان جهان آزاد می‌شود و باعث ویرانی بخشی از آفرینش و برهم زدن نظم جهان می‌گردد. در اساطیر زرتشتی در پایان عمر جهان، هر خدا با ضد خویش به نبرد برمی‌خیزد و آن را نابود می‌کند، شبیه این حادثه را می‌توان در اساطیر اسکاندیناوی سراغ گرفت، با این تفاوت که در عقاید اسکاندیناویها همیشه خدایان پیروز نیستند؛ مثلاً «فریا» به نبرد «سورت» می‌رود که چون خوب مسلح نیست از ابر پر خاک می‌افتد؛ «تور» با «یورمون گاند»، مار غول‌پیکر جهانی، نبرد می‌کند که زهر مار او را از پای در می‌آورد و «اودین»، خدای بزرگ، طعمه گرگ «فنریر» می‌شود. در اساطیر هر دو ملت سخن از زمستانهای طولانی در میان است که به خاطر طولانی بودن آن زمستانها، عده بی‌شماری از مردمان هلاک می‌شوند. در این هنگام است که قهرمانانی که به عنوان یاریگر خدایان برای چنین روزی نگهداری شده‌اند به یاری خدایان می‌آیند. براساس اساطیر ایرانی، «ور» که ساخته جمشید است، در گرد آمده‌اند تا پس از این زمستانهای طولانی به روی زمین آیند و دوباره جهان را از مردمان پر سازند تا در نبرد نهایی، یاور خدا، اهورا مزدا، و دیگر ایزدان باشند. در اساطیر اسکاندیناوی نیز، جنگجویان زده، که توسط «اودین» انتخاب شده‌اند در تالاری بزرگ گرد هم آمده‌اند تا در نبرد نهایی یاریگر او باشند.

اساطیر اسکاندیناوی به خاطر این که در قرن دهم میلادی؛ یعنی هنگامی که مسیحیت در آن منطقه رواج یافته بود، مکتوب و منظوم شده‌اند از تأثیر این دین برکنار نمانده‌اند؛ مثلاً قبل از حوادث پایانی جهان، سخن از وحشتی است که در باورهای مسیحی با آمدن ضد مسیح یا دجال شکل می‌گیرد. خورشید به تیرگی می‌گراید؛ ستارگان داغ از آسمان فرو می‌افتند و آتش تا به آسمان زبانه می‌کشد. نمونه‌های همه این حوادث را در روایات مسیحی می‌توان یافت. واقعه پایان جهان در باور اسکاندیناویها، «رگناروک» (سرنوشت خدایان) نام دارد. در حوادثی که در پایان جهان رخ خواهد داد، خدایان از بین خواهند رفت و روزگار نهایی این جهان با نشانه‌هایی هولناک آغاز و زمستانی سخت حادث خواهد شد که «فیم بولوتر»؛ به معنی «زمستانی هیولایی»، نامیده می‌شود سه زمستان پی در پی که هیچ تابستانی در بین آنها نخواهد بود. کشمکش، سراسر جهان را فرا خواهد گرفت، حتی درون خانه‌ها. ماه و خورشید در آسمان با هم مسابقه خواهند داد، در حالی که گرگها، آنها را دنبال می‌کنند تا بخورند. یکی از گرگها خورشید را قورت خواهد داد که باعث مصیبت انسانها خواهد شد. گرگی دیگر ماه را می‌گیرد و مانع از حرکت او می‌شود. ستارگان از آسمان بر زمین فرو خواهند افتاد. سراسر زمین و کوهها چنان به لرزه درخواهند آمد که درختان از زمین کنده خواهند شد. بر اثر این لرزشها، زنجیرها از هم می‌درند و گرگ «فنریر» آزاد می‌شود. مار جهانی، «یورمون گاند» با حالتی هجومی از اعماق دریا بالا می‌آید و امواجی عظیم پدید می‌آورد که کشتی «ناگل فار» را به این طرف و آن طرف پرتاب می‌کند. این کشتی حامل غولی به نام «هرایم» است که معلوم نیست چه کسی است. «لوکی» که از بند رها شده است سکاندار آن کشتی است. گرگ «فنریر» دهان را چنان باز کرده که آرواره بالایش بر آسمانها و آرواره پائینش بر زمین است. «همیدال»، یکی از خدایان، در شیپور خود می‌دمد تا خدایان را به شورای جنگ فرا خواند. این شیپور و دمیده شدن در آن گویا از عناصری است که از

باورهای مسیحی وارد اعتقادات این مردم شده است. زیرا در مکاشفه یوحنا، از دمیده شدن در شیپور سخن به میان آمده است. خدایان مسلح می‌شوند، اما دیر شده است. «فریا»، الهه عشق، با «سورت» نبرد می‌کند، اما به خوبی مسلح نیست و از ابر بر زمین می‌افتد. «تور» سعی می‌کند «یورمون‌گاند» را از بین ببرد، اما مغلوب زهر هیولا می‌شود و جان می‌سپارد. «فنریر»، «ادوین» را قورت می‌دهد. «ویدار» «فرزند» «اودین»، انتقام مرگ پدرش را باز می‌ستاند؛ او پای خویش را بر آرواره این گرگ می‌نهد و او را دو شقه می‌کند. «گارم» که یک سگ شکاری هیولا مانند است و «تایر» که از دیوان است، یکدیگر را می‌کشند. «لوکی» و «همیدال» که از دشمنان قدیمی همدیگرند، یکدیگر را می‌کشند. سپس «سورت» بر سراسر زمین آتش می‌پراکند و همه جا را می‌سوزاند. «رگناروک» در واقع پایان کار خدایان کهن است اما پایان کار جهان نیست. اگر کسی پرهیزکار بوده باشد، در فضایی شادی بخش خواهد زیست. زندگی آنها می‌تواند در تالاری به نام «بریمیر» و یا تالار زرین دیگر به نام «سندری» ادامه یابد. در برابر این جهان نیکی و خوشی، محلی ناخوشایند به نام «ناسترون» به معنی «سواحل جسد» قرار دارد که در هایش به سمت شمال باز می‌شود. منفور بودن شمال نیز از عناصر مشترک با اساطیر ایرانی است؛ چون در اساطیر ایرانی، شمال جایگاه دیوان است که خود به محل نخستین زندگی ایرانیان مربوط است که شمال آن را یخبندانهای سیبری فرا گرفته بوده است و در اساطیر اسکاتلندی‌ها نیز شمال منفور است؛ زیرا جایگاه سرمای بیشتر و زمستان طولانی‌تر است. این تالار از مارهای درهم بافته‌ای ساخته شده که زهرشان ساختمان را آلوده کرده است. کسانی که در این محل مأوا می‌گزینند، سوگندشکنان و قاتلان ددمنش‌اند. اما نوعی تجدید حیات دیگر نیز وجود دارد که در ادبیات رویاگونه زیر بیان شده است:

او شاهد برآمدن زمینی دوم است

از دل دریا بار دیگر سبز

آبشاران فرو می‌ریزند و عقابان بر فراز آنها به پرواز درمی‌آیند

و در آبهای جاری کوهستان، ماهی شکار می‌کنند.

ایس‌ها (خدایان) بار دیگر در آیداول 5 دیدار می‌کنند

و از مار جهانی نیرومند سخن می‌گویند

و به یاد می‌آورند داوریه‌های نیرومند را

و رازهای کهن خود، خدایان بزرگ را [باز می‌گویند].

پس از طی این دوره، عصری طلایی فرا خواهد رسید. فرزندان خدایان کهن، میراث خود را

باز خواهند یافت و انسان که با تغذیه از ژاله صبحگاهی از آن آتش‌سوزی فراگیر پایانی،

نجات یافته است؛ نسل جدیدی بر زمین به‌وجود خواهد آورد. این حوادث، در اشعاری که

برای نمونه از مجموعه «شعر ادایی» انتخاب شده است چنین بیان می‌شود:

خورشید به تیرگی می‌گراید و زمین در دریا غرق می‌شود

و ستارگان داغ از آسمان فرو می‌افتند

و آتش تا به آسمان زبانه می‌کشد

آنگاه ملکوتی نو و زمینی نو

با زیبایی شگفت‌انگیز، دوباره متجلی می‌شود

و خانه‌ها سقفی از طلا می‌یابند

و کشتزارها میوه‌های رسیده می‌دهند

و شادی ابدی بر همه جا سایه می‌گسترند

در آن هنگام فرماتروایی فردی فرا می‌رسد که از اودین نیرومندتر است و اهریمن نیز

نمی‌تواند بر او چیره شود:

که بزرگتر از همه است...

و من جرأت نمی‌کنم نامش را بر زبان آورم
و اندک هستند کسانی که می‌توانند ورای زمان
پس از شکست اودین را ببینند.

ج) اساطیر هند

در باورهای هندوها، دو نوع قیامت وجود دارد: یکی قیامت بزرگ که پایان واقعی عمر عالم است و دیگر قیامتی است که جهل انسانها را به خاطر فساد و تباهی اخلاق فرا می‌گیرد. هندوها عمر جهان را به ادواری تقسیم می‌کنند. هر دوره را يك «مهایوگا» می‌نامند که شامل چندین یوگا است. هر یوگا شامل يك دوره از نسل حیات بشری است و می‌توان هر یوگا را برابر یکی از ادوار یونانی؛ مانند نسل زرین، سیمین، آهن و... قرار داد. این دورانه‌ها یوگاها را براساس وضعیت اخلاقی جامعه بشری دسته‌بندی کرده‌اند. عصر ما که در اساطیر یونان عصر آهن است از نظر هندوها «کالی یوگا» نام دارد. در پایان این یوگا که پایان يك مهاییوگا نیز می‌باشد، «ویشنو»، خدای بزرگ در دهمین و آخرین تجلی خود، به نام «کالکی» ظاهر خواهد شد. در این دوره، زندگی اجتماعی و معنوی به نازل‌ترین حد، سقوط می‌کند و موجبات زوال نهایی را فراهم می‌سازد. در این عصر مردمان کوتاه‌بین دارای قدرت هستند و از قدرت خویش، نهایت استفاده را می‌کنند. فرمانروایان رعایای خویش را می‌کشند و مردمان همسایگان خویش را. هیچ چیز معنوی را ارزشی نیست، حتی برهمنان را یارای خاموش کردن آتش هوسهای مردمان نیست و آنان به راه خود می‌روند. مردمان جویای زر و زورند و ارزشهای واقعی را بهایی نیست... دزدان و غارتگران، قوانین فرمانروایی را وضع می‌کنند و خود فرمانروا می‌شوند. سرانجام تمدن و شهروندی نیز از میان می‌رود و مردمان به زندگی حیوانی روی می‌آورند. جز پوست درختان، جامه‌ای نمی‌پوشند. از میوه‌های جنگلی تغذیه می‌کنند و همه چیز در معرض نابودی قرار می‌گیرد. در این مرحله از انحطاط، «ویشنو» سوار بر اسبی سفید و به هیأت انسان بر زمین نمایان می‌شود. سراسر جهان را سواره و با شمشیری رخشان و آخته در می‌نوردد و بدی را نابود می‌کند و با نابود کردن جهان، آفرینشی دیگر بار آغاز می‌شود تا در مهاییوگای آتی، بار دیگر فضیلتها، ارزش یابند. «ویشنو در این تجلی از موبدی به نام «ویشنو یاشاس» (Visnu Yasas) متولد خواهد شد، همانگونه که در تجلیات قبلی خویش به صورت برخی از قهرمانان و بودا متولد شده است. مدتی پس از ظهور کالکی، خشم شیوا (خدای مرگ و نابودی) به اوج خواهد رسید و جهان و هر چه در آن است به قعر نابودی فرا خواهد رفت. البته اینگونه ویرانی مربوط به قیامت بزرگ است که در پایان هر هزار مهاییوگا اتفاق می‌افتد. در آن زمان است که نابودی واقعی جهان رخ می‌دهد. در پایان این عصر بزرگ هزار مهاییوگایی «شیوا» ویرانگر عالم است. هر چند او را تجلی ویشنو به حساب آورده‌اند، اما او از خدایان کهن و متعلق به عصر آریاییان هند است. او بر مجموعه عالم، شبی را حاکم می‌گرداند که از نظر زمانی، معادل يك روز از عمر جهان است. نخست از پرتو خورشید آغاز می‌کند و برای مدت صد سال چنان آن را شدت می‌بخشد و گرمایی تا بدان اندازه سوزان ایجاد می‌کند که تمامی آبهای سطح زمین بخار می‌گردد. به روایتی دیگر که در مهابهاراتا آمده است، «افق برافروخته و آتشین خواهد شد. هفت یا دوازده خورشید در آسمان پدیدار خواهند شد و دریاها را خشک خواهند کرد. زمین خواهد سوخت و آتش «سام وارتاکا» (Sam Vartaka) همه عالم را از بین خواهد برد.» به واسطه تابش صد ساله خورشید، هر سه جهان؛ یعنی آسمان، زمین و جهان زیرین، خشک می‌شوند و می‌سوزند. قحطی عالم را پر می‌کند و با پایان یافتن صدمین سال، هیچ

موجود زنده‌ای برج‌ها نمی‌ماند. پس از این گرمای سخت، «شیوا - رودرا» ابرهایی توفان‌زا و مرگبار می‌فرستد. این ابرها که با رعد و برق هراسناک همراهند، بر فراز زمین به حرکت درمی‌آیند و خورشید را می‌پوشانند و جهان را در تاریکی فرو می‌برند. رگباری از باران‌هایی سیل‌آسا برای مدت صد سال شب و روز باریدن می‌گیرد تا این‌که همه چیز در اعماق آب‌های به‌وجود آمده از این سیل ویرانگر، محو می‌شود. به‌جز این دریای ویرانگر، تنها پروردگار اعظم، ویشنو، است که همچنان حیات دارد. زمانی که همه عالم و خدایان دیگر نابود شدند، تخمی طلایی و بزرگ پدیدار می‌شود که بذریه تمامی اشکال حیات را در خود دارد. پس از آن که هر سه جهان در اعماق آب فرو رفتند، ویشنو بادی خشک می‌فرستد. این باد برای صد سال وزیدن می‌گیرد و ابرهای توفانی را می‌پراکند. بقیه سال‌هایی که، از این هزار مه‌ایوگا - که شب عمر جهان است - باقی می‌ماند، ویشنو به خواب می‌رود و جهانی نیز همراه با او آرام می‌گیرد.

اسطوره هندی درباره پایان جهان، هر دو دلیلی را که برای بوجود آمدن اساطیر پایان جهان، ذکر کردیم در خود دارد: آن که «قیامت بزرگ» است و در پایان هزار مه‌ایوگا رخ می‌دهد، در برابر داستان آفرینش پدید آمده است و دیگری که «قیامت کوچک» است و پایان عمر یک مه‌ایوگا است، توجیه و تفسیری فلسفی برای پاسخ به ایرادات و نابسامانی‌های اجتماعی می‌باشد که در طی آن به خاطر وضعیت غیر قابل بهبود اجتماع، خداوند تصمیم به نابودی نوع بشر می‌گیرد. آنچه که در این دو نوع قیامت قابل توجه است، بر خلاف اساطیر دیگر مثل متمدن؛ مانند ایرانیان و عبریان، پایان جهان در اساطیر هند به قصد نابودی صورت می‌گیرد و زندگی دیگری برای مردمان فعلی در پس آن ویرانی متصور نیست؛ زیرا در آفرینش بعدی همه چیز از نو شکل می‌گیرد، بدون حضور موجودات قبل؛ در حالی که قیامت در اساطیر ایرانی و دیگر ادیان یک تحول عظیم به قصد اصلاح جهان و جامعه انسانی است نه نابودی کامل مردمان و جهان.

د) اساطیر بومیان آمریکا

از بین اقوام بومی ساکن آمریکای جنوبی دو قوم «مایا» و «آزتک»، برای دنیا پایانی قائل‌اند. آزتکها تقویمی دارند که براساس آن در روزهای مشخصی عمر هر یک از ادوار قبلی جهان به پایان رسیده است. هر یک از دنیاهای قبلی دارای خورشیدی مشخص بوده‌اند که در پایان آن دوره، آن خورشید نیز نابود شده است. به نظر آنان، علت ویرانی‌های پیشین، اختلاف بین دو ایزد مهم این قوم؛ یعنی «کتسال کوآتل» و «تسکاتلیپوکا» بوده است. هر کدام از آن دو، اقدام به آفرینشی می‌کند و دیگری آن را ویران می‌سازد. آنها تاریخ حدوث ویرانی‌های قبلی را چنین مشخص کرده‌اند: «بیر - 4»، «باد - 4»، «باران - 4» و «آب - 4» و دنیای ما، دنیای پنجمین خورشید است که روزی به نام «زلزله - 4» ویران خواهد شد. آزتکها در پایان هر دوره پنجاه و دو ساله، انتظار وقوع این حادثه هولناک را داشته‌اند. در پایان هر دوره پنجاه و دو ساله، مراسم بیدار ماندن اضطراب آلودی برپا می‌کرده و آتشی می‌افروخته‌اند. آنها معتقد بودند که اگر برپایی این آتش جدید با موفقیت همراه نشود، ستارگانی هیولایی به نام «تسی تسی میمه» کنترل جهان را به دست می‌گیرند.

مایاها نیز به چهار دوره برای جهان اعتقاد داشتند و فکر می‌کردند سه دوره قبلی با حادثه‌ای به پایان رسیده‌اند. به نظر آنان در دوران اول، فقط کوتوله‌ها می‌زیستند. آنها فکر می‌کردند که این کوتوله‌ها شهرهای بزرگی را که آثار آنان برجای مانده است، ساخته بوده‌اند. زمان آنها در تاریکی بود؛ زیرا هنوز خورشید خلق نشده بود. هنگامی که خورشید تابیدن گرفت،

همه آنها به سنگ تبدیل شدند و دنیای آنان با طغیان آب ویران شد. در دومین دنیا، مجرمان و متخلفان می‌زیستند که باز طغیان آب آن را ویران کرد. در دنیای سوم تنها مایاها می‌زیستند که نژاد قبلی این قوم بوده‌اند و با آب ویران شده است. چهارمین دنیا، عصری است که همه انسانها در آن زیست می‌کنند که باز با طغیانی دیگر ویران خواهد شد. مایاها در پایان هر سال 365 روزه، انتظار این ویرانی را می‌کشیدند. به همین خاطر پایان سال برای آنان، زمانی بسیار خطرناک بود و در هول و اضطراب به سر می‌بردند. شاید این اضطراب پایان سال مایاها را بتوان با مراسمهای آشوب و هرج و مرج بین‌النهرین باستان قیاس کرد. در بین‌النهرین باستان نیز مردمان در پایان سال و قبل از عید «اکیتو»، که در اوایل بهار برپا می‌شد، به کوچه‌ها و خیابانها می‌ریختند که آن را سمبل آشفستگی و هرج و مرج نخستین کیهانی می‌دانستند که به عقیده آنان خدایان از آن آشفستگی نخستین، جهان را نظم بخشیده‌اند که به مناسبت این نظم جهانی، عید اکیتو برپا می‌شد.

اشاره :

در باورهای اسطوره‌ای، جهان به عنوان يك مخلوق که ساخته و پرداخته دست خدایان است؛ آغازی دارد و انجामी. آغاز جهان، آفرینش آن است که در اساطیر مختلف به شیوه‌هایی گوناگون شکل می‌گیرد. حوادث پایانی جهان مرگ این دنیاست، و جهان مانند هر مخلوق دیگر، پس از چند صباحی حیات، ویران خواهد شد. اما در پس آن ویرانی شروعی دیگر نهفته است که چرخه حیات به صورت مطلوب‌تر دوباره به حرکت درخواهد آمد، همانند انسان که روزی به‌وجود آمده و روزی می‌میرد و پس از مرگ دوباره زندگی خواهد کرد. آنچه در پی خواهد نگاهی است اجمالی به باور اساطیری اقوام و ملل مختلف جهان درباره پایان جهان.

در قسمت اول این سلسله مقالات، اساطیر یونان، اسکاندیناوی، هند و بومیان آمریکا بررسی شد و در این قسمت به بررسی اساطیر دیگر نقاط می‌پردازیم.

ه) اساطیر ایرانی

اعتقاد به معاد، یکی از پایه‌های اساسی باورهای زرتشتیان و ایرانیان قبل از اسلام است که بدون آن، فلسفه اصلی این دین ناقص و ناتمام می‌ماند. با معاد و تن پسین است که تعالیم این دین، کامل می‌شود و اهداف آفرینش به کمال می‌رسد؛ زیرا این جهان که آفریده اهورا مزدا است به ناگاه مورد تازش اهریمن واقع می‌شود و همه آفرینش خوب او را می‌آلاید. این داستان که مربوط به آغاز خلقت می‌شود، اسطوره‌ای است توجیهی؛ توجیه این که چرا در این دنیا بدی و خوبی، نور و ظلمت درهم آمیخته‌اند. حال که چنین توجیهی برای وضعیت این جهان یافتند باید امیدی نیز به بهبودی آن وضعیت داشت. در باورهای زرتشتی راهحلی که برای رهایی دنیا از این اختلاف نامبارک بدی و خوبی یافتند، یکی از پایه‌های مهم اعتقادی بشر در ادوار بعدی شد. آنها اسطوره‌ای ساختند که طی آن مصلح جهانی به این نظم آمیخته با بی‌نظمی جهان، پایان می‌دهد و پس از او جهان جز روی خوبی را نخواهد دید. ابتکار این اسطوره از ضروریات دین زرتشتی بوده است که بنا بر عقیده عده‌ای، این عقیده در دیگر ادیان، همانند یهود و مسیح نیز نفوذ می‌کند و امروزه این باور آنچنان پذیرفته شده است که تصور این جهان، بدون آن تحولات اصلاحی فرجامین، غیر قابل تصور است. «میرچا الیاده» درباره حوادث پایان جهان در دین مسیحیت می‌گوید:

آتش ویران‌ساز يك بار در کتب عهد جدید در دومین نامه پطرس ذکر شده است، اما آن آتش عامل عمده و مهم است در غیب‌گویی‌هایی که در نزد قدما از طرف کاهنه‌ها؛ همچون هاتف

غیبی به عمل آمده و نیز در حکمت رواقیون و در ادبیات مسیحی متأخر و احتمالاً اصلی ایرانی دارد.

جان هنیلز نیز بر همین عقیده است که اصل باور به معاد از ایران است که در دیگر ملل رایج شده است او می‌گوید:

معاد، یعنی تعلیمات مربوط به آخرین امور جهان، رکن اساسی و شناخته شده‌ای در تعلیمات دین زرتشتی است. بسیاری بر این اندیشه‌اند که این تعلیمات، منبعی است که هم بر عقاید شرقی و هم بر عقاید غربی تأثیر گذاشته است. آیین‌های هندی و بودایی در شرق و آیین یهودی و مسیحی در غرب.

علت این نظرات نیز این می‌باشد که در کتب اولیه عهد عتیق، سخنی از پایان جهان به میان نیامده است و بعد از برخورد ایرانیان و یهودیان پس از فتح بابل است که چنین روایات و پیشگوییهای درباره پایان جهان در کتب یهودیان به چشم می‌خورد.

برخی چنین عنوان می‌کنند که زرتشتیها در ادوار بعدی ضمن برخورد با یهودیان در بابل باور به معاد و رستاخیز مردگان را اقتباس و در نوشته‌های دینی خویش وارد کرده‌اند... اما در واقع این یهودیان بودند که ضمن برخورد و تماس با ایرانیان، اندیشه و باور به رستاخیز و معاد را از ایرانیان گرفته و در مسائل عقیدتی خویش وارد کردند؛⁴ زیرا سابقه این باور در بین زرتشتیان قدیمی‌تر است و در «گاهان» که از سروده‌های خود زرتشت است و از نظر زمانی بر تورات مقدم می‌باشد، نقل شده است:

گاهان، هات 32، بند 8:

من به واپسین داوری تو درباره همه آنان بی‌گمانم.

گاهان هات 30، بند 9:

ما [خواستاریم که] از آن تو و در شمار اهوراییان باشیم که هستی را نو می‌کنند.

و در همین هات، بند 7 آمده است:

به راستی آنان که از آن تواند، از آزمون آهن پیروز برمی‌آیند.

باور به معاد و آخرت آنگونه در اعتقادات و دیگر زرتشتیان باورهای جای گرفته است که تصور این دین بدون این اعتقاد غیر ممکن و ناقص است.

همانطور که ذکر شد اعتقاد به معاد در دین زرتشتی پاسخی توجیهی به وضعیت نابسامان فعلی جهان است که به خاطر تازش اهریمن به جهان آفریده مزدا، به‌وجود آمده است. در این دین به یک دوره دوازده هزار ساله برای عمر جهان قائل‌اند که شامل چهار مرحله سه هزار ساله است. در سه هزار سال اول، تمام آفریدگان مینویی بودند و شکل مادی نگرفته بودند.

سه هزار سال دوم آنها صورت مادی گرفتند. سه هزار سال سوم که دوران ماست عصر آمیختگی مظاهر اهریمنی و مزدایی است و در آغاز هر هزاره از سه هزاره آخر، یکی از منجیان زرتشتی ظهور می‌کنند و با پایان این دوازده هزار سال عمر اهریمن و بدی به پایان می‌رسد و تمام انسانها در یک جهان آرماتی زندگی خواهند کرد.

در مورد حوادث اواخر جهان گفته‌اند که دیوان خشم تبار ژولیده مو به ایران می‌تازند که حاصل آن، نابودی کامل زندگی منظم این سرزمین است. زندگی خانوادگی و اجتماعی،

پرشان می‌شود و بزرگداشت راستی و عشق و دین بهی کاهش می‌یابد. آشفتگی کیهانی نیز به‌وجود می‌آید. خورشید و ماه نور خدا را به کمال نمی‌افشانند. تاریکی و تیرگی، زمین‌لرزه،

خشکسالی و قحطی در زمین به‌وجود می‌آید. در زمین جنگها درمی‌گیرد. این حمله شر، قرینه یورش او در آغاز تاریخ جهان است. سرانجام بارش ستارگان در آسمان پیدا می‌شود که

نشانه تولد شاهزاده پارسی است که بر لشکر شر پیروز می‌شود و سرزمینهای ایرانی و تحت دین بهی را، پیش از تولد نخستین منجی باز می‌آید. اولین منجی، او «شیدر» است که از

دوشیزه‌ای باکره زاده می‌شود. او از نطفه زرتشت که در دریاچه «کیانسه» نگهداری می‌شود، حامله می‌گردد.

وقتی این منجی به سی سالگی می‌رسد، خورشید ده روز یکسره در میان آسمان در هنگام ظهر می‌ایستد؛ در همانجایی که پیش از حمله اهریمن قرار داشت. با آمدن او وضعی همانند وضع بهشت به جهان باز می‌گردد. به مدت سه سال مردمان با هماهنگی بیشتر و به دور از آفریدگان بد، زندگی می‌کنند و بخشی از آفریدگان اهریمن؛ یعنی نوع گرگ نابود می‌شود. به این صورت که همه انواع گرگها به صورت یک گرگ بزرگ درمی‌آیند و توسط مردم از بین می‌روند. با این حال بدی هنوز هست و بار دیگر اظهار وجود خواهد کرد. شر به صورت زمستان هراس‌انگیزی با جادوگری دیوی به نام «ملکوس» ظاهر می‌گردد. برف و تگرگ بخش اعظم نوع بشر را از میان خواهد برد. با این وجود پیش از رسیدن دومین منجی، خیر دوباره پیروز خواهد شد؛ زیرا مردمان از «ور»ی که جمشید ساخته است بیرون خواهند آمد و زمین دوباره از آنان پر خواهد شد. «اوشیدر ماه»، دومین منجی، مانند اوشیدر از دختر باکره پانزده ساله‌ای، زاده می‌شود که از نطفه زرتشت باردار شده است. در زمان سی‌سالگی او، خورشید بیست روز در میان آسمان در هنگام ظهر خواهد ایستاد و آفریدگان، شش سال در کامیابی خواهند بود. زمین به سوی وضع بهشتی بیشتر نزدیک می‌شود. آدمی در این دوره از گوشت‌خواری برمی‌گردد و گیاهخوار می‌شود. آنها چون از گوشت خواری باز ایستند، جز گیاه و شیر نخواهند خورد. پس از شیر خوردن باز خواهند ایستاد و از گیاهخواری نیز دوری خواهند کرد و جز آب نخواهند خورد و ده سال پیش از رسیدن «سوشیانس» از آب خوردن نیز پرهیز می‌کنند و بدون خوراک به سر می‌برند و با این همه نمی‌میرند. در پایان این دوره، شر دوباره به صورت ضحاک، اظهار وجود خواهد کرد. وی از زندان فرار می‌کند و با تاخت و تاز در جهان، به ارتکاب گناه دست خواهد زد و یک سوم نوع بشر و حیوان را خواهد بلعید و به عناصر خوب؛ یعنی آتش و آب و گیاه آزار خواهد رساند؛ اما «گرشاسب»، یکی از قهرمانان باستان، برانگیخته خواهد شد و جهان را از این موجود شریر، رهایی خواهد بخشید.

سوشیانس نیز همانند دو منجی پیشین، از نطفه زرتشت و دختر باکره پانزده ساله‌ای متولد می‌شود. با آمدن او پیروزی نهایی خیر فرا خواهد رسید. آدمی تنها غذای معنوی خواهد خورد. سوشیانس مردگان را در همان جایی که در گذشته‌اند، بر خواهد انگیخت. آنگاه همه مردمان به سوی داوری و اسپین پیش خواهند رفت. در زمان ظهور او، خورشید سی روز در آسمان می‌ایستد و علتش آن است که اهریمن آن را نگه می‌دارد تا زمان نابودی خویش را به تعویق اندازد. آنگاه همه مردمان، مورد داوری قرار می‌گیرند و پس از آن به مدت سه روز، نیکان به بهشت و بدان به دوزخ می‌روند که به اندازه نه هزار سال عذاب می‌کشند یا خوشی می‌کنند. پس از آن، همه باید از رودی از فلز گداخته عبور کنند تا پالوده و لایق زندگی جاودانی شوند و در پاکی با هم برابر شوند. در آخر، سوشیانس در نقش موبد، گاو را قربانی می‌کند و از پیه آن و «هوم سفید» (6)، اکسیر جاودانگی تهیه خواهد کرد. در نبرد نهایی هر یک از موجودات اهورایی بر دیو همتای خویش پیروز می‌شود تا سرانجام اهریمن و از باز می‌مانند که از همان سوراخی که در آغاز آفرینش پدید آورده و به جهان تاخته بودند، بیرون می‌روند و به دوزخ خواهند گریخت. سپس آن رود فلز گداخته در آن سوراخ ریخته خواهد شد و آن را مسدود خواهد کرد.

برانگیختن مردمان در زمان سوشیانس بدین صورت خواهد بود که در بندهش آمده است: استخوان از مینوی زمین، خون از آب، موی از گیاه و جان از آتش بازخواست می‌شود. همچنان که در آغاز آفرینش آنها را پذیرفته بودند. نخست استخوانهای کیومرث برانگیخته می‌شود و بعد استخوانهای مشی و مشیاله و بعد استخوانهای دیگر مردمان. در مدت پنجاه هفت سال دوران سوشیانس، همه مردگان برانگیخته خواهند شد. از نوری که با خورشید است نیمی برای کیومرث و نیمی برای مردمان دیگر بسنده خواهد شد. بعد از آن مردمان یکدیگر را می‌شناسند. روان، روان را و تن، تن را می‌شناسد که این پدر من و این برادر من

و این همسر من است و اینان خویشان نزدیک منند. شکل ظاهری و سن و سال مردمان در آن جهان جاودانه آخرت، متفاوت است. آنانی که در این دنیا گوشت خورده باشند به سن چهل ساله و آنان که گوشت نخورده باشند به شکل جوان پانزده ساله، که سن آرمانی زرتشتیان است، ظاهر خواهند شد. مردانی که در این جهان ازدواج نکرده باشند سپندارمذ (ایزد بانوی زمین) به آنها رخ می‌دهد و بانوانی که در این دنیا همسری اختیار نکرده باشند اهورامزدا به آنها شوهر می‌دهد ولی اینان هر دو دسته از داشتن فرزندان، تا ابد بی‌بهره خواهند ماند.

میتراپرستان معتقد بودند هنگامی که جهان به پایان رسد، جسم نیز در سعادت ابدی سهیم است؛ همانگونه که روح از آن بهره می‌برد. به عقیده آنان پس از آن که زمان، دور خود را طی کرد، مهر، همه مردگان را برمی‌انگیزد؛ نیکان را بی‌مرگ و جاودان می‌کند اما بدکاران به همراه اهریمن در آتش نابود می‌شوند. پس فرق عمده این مذهب با دین زرتشتی در این است که در عقاید این دین، گناهکاران و بدان، نه تنها در آتش و عذاب جاودان نمی‌مانند بلکه نابود می‌شوند و با اهریمن در نیستی و فنا می‌افتند. به عقیده آنان، جاودانگی به عنوان بزرگ‌ترین پاداش فقط از آن نیکان است و بس.

در مذهب التقاطی «مانی» به رستاخیز و معاد، اهمیت زیادی داده شده است. به نظر مانویان، جریان پیوسته آزدسازی نور، همچنان تا پایان جهان ادامه دارد. انوار آزاد شده از راه «سنتون روشنی» یا «راه شیری» به ماه می‌روند و از ماه به خورشید می‌رسند. آنها بدر ماه را پر از پاره‌های روشن نورهای آزاد شده می‌دانستند که از اول تا پانزدهم هر ماه، ادامه می‌یابد و در نیمه دوم از ماه به خورشید می‌رود و کم‌کم ماه باریک می‌شود؛ زیرا انوار روشن از آن تخلیه می‌شوند. آن انوار سپس از خورشید به «بهشت نو» یا «بهشت موقتی» می‌روند و تا رستاخیز، در آنجا می‌مانند. این کار تا هنگامی ادامه می‌یابد که آخرین بازمانده‌های ذرات نور آزاد شوند.

مانویان معتقدند که در روز رستاخیز، عیسای نورانی، چون داوری دادگر ظهور می‌کند. دو فرشته که یکی حامل زمین و دیگری حامل آسمان است بار خود را؛ می‌افکنند و تشویش و هرج و مرج در ارکان عالم پدید می‌آید که 1468 سال دوام می‌یابد. برخی این تشویش و اضطراب را آتش‌سوزی عظیمی دانسته‌اند که همه ارکان گیتی را به کام خویش می‌کشد. تمام ذرات نور که استخراج آن از ماه ممکن باشد، بیرون کشیده می‌شوند و اجزای نوری که قابل نجات هستند به شکل یک تندیس به آسمان می‌روند و دیوان و گناهکاران، جدا جدا در یک کومه یا گلوله گرد آمده در ته یک خندق ژرف مدفون می‌شوند. سپس سدی محکم میان دو عالم نور و ظلمت کشیده می‌شود و عالم نور برای همیشه در آرامش و صلح خواهد ماند. هم‌امه (Humama)، روح تاریکیها، که همان اهریمن است در ظلمت خواهد افتاد و نور و ظلمت که دو اصل ازلی‌اند به حال و وضع آغازین خود؛ یعنی انفکاک مطلق برمی‌گردند و جدایی هر دو برای همیشه قطعی خواهد شد. «بهشت جدید» به «بهشت اصلی» می‌پیوندد و انوار نجات یافته به دیدار «پدر بزرگی»؛ یعنی «زروان» نائل می‌شوند.

و) معاد در ادیان آسمانی

تصور ادیان آسمانی یهود، مسیح و اسلام بدون معاد امری غیر ممکن است به‌خصوص در دین اسلام که معاد یکی از سه رکن اساسی دین است و بدون اعتقاد بدان، دین کسی کامل نمی‌شود. در اسفار نخستین عهد عتیق سخنی از رستاخیز نیست همانگونه که خبری از جهان پس از

مرگ نیست. اما در کتب متأخر مانند زکریا، میکاه و ملاکی که سومی آخرین کتاب از مجموعه کتب عهد عتیق است در مورد قیامت سخنانی به میان آمده است که پیشگویی این پیامبران است.

میکاه نبی در کتاب خویش که خطاب به قوم اسرائیل است، پایان جهان را بدینگونه بازگو می‌کند:

و اما در روزهای آخر، کوه خانه خداوند، مشهورترین کوه جهان خواهد شد و مردم از سراسر دنیا به آنجا آمده، خواهند گفت: «بیباید به دیدن کوه خدا برویم و خانه خدای اسرائیل را زیارت کنیم. او راههای خود را به ما خواهد آموخت و ما مطابق آن عمل خواهیم کرد؛ چون شریعت و کلام خداوند از اورشلیم صادر می‌شود.» خداوند در میان قومها داوری خواهد کرد و به اختلاف بین قدرتهای بزرگ در سرزمینهای دوردست پایان خواهد بخشید. ایشان شمشیرها و نیزه‌های خود را درهم شکسته، از آنها گاو آهن و اره خواهند ساخت. دولت‌ها، دیگر به جان هم نخواهند افتاد و خود را برای جنگ، آماده نخواهند کرد. هر کس در خانه خود در صلح و امنیت زندگی خواهد کرد، زیرا چیزی که باعث ترس شود وجود نخواهد داشت. این وعده را خداوند قادر متعال داده است.

ملاکی نبی از پیامبران بنی اسرائیل است که حدود چهارصد سال قبل از نبوت عیسی (ع)، قیامت را چنین توصیف می‌کند و آمدن آن را به مردمان بشارت می‌دهد:

خداوند قادر متعال می‌فرماید روز داوری مثل تنوری شعله‌ور فرا می‌رسد و همه اشخاص مغرور و بدکار را؛ ب سس مثل گاه می‌سوزاند. آنان مانند درخت تا ریشه خواهند سوخت و خاکستر خواهند شد. اما برای شما که ترس مرا در دل دارید، آفتاب عدالت با پرتو شفافخش خود طلوع خواهد کرد و شما شاد و سبکبال مثل گوساله‌هایی که به چراگاه می‌روند، جست‌وخیز خواهید نمود. در آن روزی که من یقین کرده‌ام بدکاران را مثل خاکستر زیر پای خود له خواهید کرد. پیش از فرا رسیدن روز بزرگ و هولناک داوری خداوند، من رسولی شبیه ایلای نبی برای شما می‌فرستم، او دل‌های پدران و فرزندان را دوباره به هم نزدیک خواهد کرد و این باعث خواهد شد که من سرزمین شما را ویران نکنم. 15

بحث از قیامت در دین یهود به همین موارد نادر و سر بسته محدود می‌شود اما کتب مقدس دین مسیح از متی گرفته تا مکاشفه یوحنا، در موارد بسیاری به حادثه آخر جهان اشاره می‌شود و آن را نوید و بشارتی برای پیروان راستین دین و مؤمنان می‌داند. به عقیده پیروان این دین، در رستاخیز، مسیح بار دیگر رجعت می‌کند و همه دشمنان خود و دین خدا را نابود می‌کند. او می‌آید تا با آتش جهانی، همه انسانها را پاک کند و غسل تعمیدی با این آتش دهد. در باور مسیحیان، حوادث پایان جهان که همراه با علائم رعب آور به وقوع می‌پیوندد بیشتر به قصد اصلاح جهان و مردمان است، تا اینکه هدف از آن صرفاً ویرانی باشد. در این دین نیز همانند دین زرتشت، در پایان جهان يك منجی ظهور خواهد کرد اما فرق این منجی که مسیح است با سوشیانس در این است که سوشیانس قبل از حوادث پایان جهان ظهور خواهد کرد اما مسیح پس از آن ویرانی و آتش‌سوزی خواهد آمد. در دین مسیح خبر از آمدن موجودی منفی و ویرانگر به نام «دجال» است که می‌توان او را معادلی برای ضحاک دانست. میرچا الیاده در مورد اعتقاد به دجال در آئین مسیح می‌نویسد:

این دجال که به شکل اژدها یا دیو نمودار شده است یادآور اسطوره قدیمی پیکار میان خدا و اژدهاست که در آغاز پیش از آفرینش جهان روی داده است و باز در پایان جهان پیش خواهد آمد. از طرفی دیگر وقتی که دجال همچون مسیح دروغین پنداشته شود فرمانروایی او نمودار باژگونی کامل ارزشهای اجتماعی، اخلاقی و مذهبی و به بیان دیگر معرف بازگشت به بی‌نظمی خواهد بود. در طول سده‌ها، شخصیت‌های گوناگون تاریخی را همان دجال دانسته‌اند؛ حتی پاپ، توسط لوتر، دجال خوانده شد. این امر بدان جهت مهم است که هنگامی که در دوران آشفته تاریخی شخصی را دجال می‌نامیدند امید به ظهور منجی و مسیح در پس آن

عقیده نهفته بود.

قبل از ظهور این منجی یا مسیح، آسمانها و زمین دوباره به هم می‌ریزد و آشوب و بی‌نظمی یا کانوس اولیه که جهان درگیر آن بود، دوباره تکرار می‌شود که با آمدن مسیح بار دیگر به نظم و ترتیب و شکلی ایده‌آل و طلایی باز می‌گردد. اکنون بخشهایی از کتب مقدس عیسویان را برای نمونه در اینجا ذکر می‌کنیم.

در کتب عهد جدید اولین بار در متی بخش هفتم آیه 22 و 23 سخن از قیامت از زبان عیسی آمده است هنگامی که می‌گوید:

در روز قیامت، بسیاری نزد من آمده، خواهند گفت: خداوندا، خداوندا، ما پیغام ترا به مردم دادیم و با ذکر نام تو، ارواح ناپاک را از وجود افراد بیرون کردیم و معجزات بزرگ دیگر انجام دادیم، ولی من جواب خواهم داد: من اصلاً شما را نمی‌شناسم، از من دور شوید ای بدکاران.

در «نامه دوم پولس به تیموتائوس، رهبر کلیسای افسس» درباره حوادث قبل از قیامت یا به قول خودش زمانهای آخر آمده است که:

این را نیز باید بدانی که در زمانهای آخر، مسیحی بودن بسیار دشوار خواهد بود؛ زیرا مردم، خودپرست، پول‌دوست، مغرور و متکبر خواهند بود و خدا را مسخره کرده نسبت به والدین نامطیع خواهند شد و دست به هر عمل زشتی خواهند زد. مردم، سنگدل و بی‌رحم، تهمت‌زن، ناپرهیزگار، خشن و متنفر از خوبی خواهند بود و کسانی را که می‌خواهند زندگی پاک داشته باشند به باد تمسخر خواهند گرفت. در آن زمان، خیانت در دوستی، امری عادی به نظر خواهد آمد. انسانها، خود رأی، مغرور و تندخو خواهند بود و عیش و عشرت را بیشتر از خدا دوست خواهند داشت. به ظاهر، افراد مؤمن اما در باطن بی‌ایمان خواهند بود، فریب اینگونه اشخاص خوش ظاهر را نخورید.

در «نامه دوم پولس به مسیحیان تسالونیکیان» درباره حوادث رستاخیز آمده است که: اما بدانید که تا این دو رویداد واقع نشود، آن روز هرگز نخواهد آمد. نخست شورش بر ضد خدا برپا خواهد شد. دوم مردی جهنمی که عامل این شورش است ظهور خواهد کرد. او با هر چه مربوط به دین و خداست، مخالفت خواهد نمود، حتی وارد خانه خدا خواهد شد و در آنجا نشسته ادعا خواهد کرد که خداست.

مسیح درباره قیامت به یاران خویش می‌گوید که:

سرانجام وقتی مژده انجیل به گوش همه مردم جهان رسید و همه از آن باخبر شدند آنگاه دنیا به آخر خواهد رسید. پس وقتی آن چیز وحشتناک را که دانیال نبی درباره‌اش نوشته است، ببینید که در جای مقدس برپا شده است، آنگاه کسانی که در یهودیه هستند به تپه‌های اطراف فرار کنند و کسانی که بر پشت بام می‌باشند به هنگام فرار حتی برای برداشتن چیزی داخل خانه نروند و همینطور کسانی که در مزرعه هستند برای برداشتن لباس به خانه برنگردند. وای به حال زنانی که در آن زمان آبستن باشند. یا طفل شیرخوار داشته باشند [...] «بعد از آن مصیبتها، خورشید، تیره و تار شده، ماه دیگر نور نخواهد داد. ستارگان فرو خواهند ریخت و نیروهایی که زمین را نگاه داشته‌اند به لرزه در خواهند آمد. و سرانجام نشانه آمدن من در آسمان ظاهر خواهد شد. آنگاه مردم سراسر جهان عزا خواهند گرفت و تمام مردم دنیا مرا خواهند دید که در میان ابرهای آسمانی با قدرت و شکوهی خیره کننده می‌آیم. و من فرشتگان خود را با صدای بلند شبپور خواهم فرستاد تا برگزیدگان مرا از گوشه و کنار زمین و آسمان، گرد آورند.

در قرآن مجید نیز به کرات از این هول عظیم پایانی یاد شده است:

البتة خدای تو همه خلائق را در قیامت محشور خواهد کرد که کار او از روی علم و حکمت است.

روزی که همه خلائق به عرصه محشر جمع آمده، گویا ساعتی از روز، بیش درنگ نکرده‌اند.

در آن روز یکدیگر را کاملاً می‌شناسند. آن روز آنانکه لقای خدا را انکار کردند بسیار زیانکارند و هرگز به سرمنزل سعادت راه نمی‌یابند. «در آن روز» هر شخصی، هر کار نیکو که کرده، همه را پیش روی خود حاضر بیند و آن که بد کرده آرزو کند که ای کاش میان عمل او و او به مسافتی دور، جدایی بود. خداوند، شما را از عقاب خود می‌ترساند که او در حق بندگان بسی مهربان است.

زمین را به غیر این زمین مبدل کنند و هم آسمانها را، و تمام خلق در پیشگاه حکم خدای یکتای قادر قاهر حاضر شوند. در آن روز بدکاران و گردنکشان را زیر زنجیر قهر خدا مشاهده خواهی کرد و می‌بینی که پیرانهایی از مس گذاخته آتشین بر تن دارند و در شعله آتش، چهره آنان پنهان است.

در سوره زمر آیه 68 آمده است که:

و صیحه صوراسرافیل بدمند تا جز آن خدا بقای او خواسته، دیگر هر که در آسمانها و زمین است، همه یکسر مدهوش مرگ شوند. آنگاه صیحه دیگر از آن دمیده شود که ناگاه خلایق، همه (از خواب مرگ) برخیزند و نظاره (واقعه محشر) کنند.

و در سوره واقعه، آیات 4 تا 15، حوادث معاد بدینگونه ذکر شده است:

آنگاه که زمین شدید به حرکت و لرزه درآید و کوهها سخت متلاشی شود و مانند ذرات گرد در هوا پراکنده گردد و شما خلایق بر سه دسته مختلف شوید: گروهی راستان اصحاب یمین باشند که چقدر حالشان خوب است و گروهی ناراستان اصحاب شومی و شقاوت‌اند که چقدر روزگارشان سخت است و طایفه سوم، آنان که مشتاقانه در ایمان بر همه پیشی گرفتند.

ز) معاد در اساطیر دیگر

اعتقاد به پایان جهان با اینکه در باورها و اساطیر ملتهایی مانند چین و مصر و مردمان اروپا نیامده است ولی بسیاری از اقوام جنوب شرقی آسیا و ساکنان اقیانوس آرام چنین باورهایی دارند. بنا به معتقدات «کیاها»ی گینه نو، خالق، پس از خلق عالم به منتهی علیه جهان و به افق رفت و در آنجا عزلت اختیار کرد و خوابید. هر بار که او در خواب پهلوی به پهلوی می‌شود و می‌غلط زمین می‌لرزد، اما روزی از بستر برخاست و آسمان را ویران خواهد کرد که در نتیجه این ویرانی، آسمان بر روی زمین فرو خواهد افتاد و به حیات همه موجودات پایان خواهد داد. «نگریتوها»ی مالاکا بر این باورند که چون مردمان از احکام «کاوهای» خدای خالق، پیروی نمی‌کنند از این رو او روزی به کار جهان پایان خواهد داد. از این رو، آنها در هنگام طوفان و کولاک می‌کوشند تا با تقدیم نذورات و پیشکشیهای خونین (قربانی) به خدایشان به عنوان کفاره گناهان، از وقوع فاجعه پیشگیری کنند. فاجعه عالمگیر خواهد بود و هیچ فرقی بین گناهکار و بی‌گناه نخواهد بود و همگان را بی‌هیچ تمایزی نابود خواهد کرد و به نظر آنان پس از این ویرانی، آفرینشی جدید صورت خواهد گرفت.

در یکی از جزایر کارولین نیز این اعتقاد در بین ساکنان رایج است که خالق روزی نوع بشر را به خاطر معصیتهایی که کرده‌اند از بین خواهد برد؛ اما خدایان به زندگی و هستی خویش ادامه خواهند داد و باقی خواهند ماند و این متضمن امکان خلقت جدیدی است. به نظر آنان پسر «خالق بزرگ جهان» مسنول وقوع این فاجعه است که این جزیره را در طوفانی غرق خواهد کرد. میرچا الیاده داستانی زیبا، از مردمی که از خوف قیامت به انفعال آمده‌اند ذکر می‌کند:

گوآرانی‌ها (Guavani) با علم به این که زمین با آتش و آب ویران خواهد گشت به جست‌وجوی سرزمینی پاک و مطهر و نوعی بهشت زمینی واقع در آن سوی اقیانوس می‌روند. این سفرهای طولانی به رهبری شمنهای این قوم صورت می‌گیرد که در سده نوزده

آغاز می‌شود و تا سال 1912 ادامه می‌یابد. برخی از این قبایل معتقد بودند که در پس این نوشدگی جهان، مردگان باز خواهند گشت و دوباره زندگی خواهند کرد. اما قبایل دیگر، آن حادثه واپسین را پایان قطعی و نهایی جهان می‌دانستند. به عقیده آنان نه تنها گوآرانی‌ها، بلکه طبیعت پیر نیز از این زندگی به ستوه آمده است. جادوگران شفابخش بارها در خواب صدای استغاثه زمین را می‌شنیدند که می‌گفت: «من بیش از اندازه، جنازه بلعیده‌ام؛ پر خورده‌ام؛ آنقدر که به حد اشباع رسیده‌ام تا از تاب و توان افتاده‌ام. ای پدر (خدا) کاری کن که این حال پایان یابد. آب به نوبه خود با تضرع و الحاح از خالق می‌خواهد که به او راحتی عطا فرماید و هر اضطراب و تشنجی را از او دور کند و به همین صورت آن جادوگران استغاثه و فریاد همه اجزای طبیعت را می‌شنیدند که خواهان مرگ بودند.

در بین یکی از قبایل آفریقایی این باور وجود دارد که آفریننده، زمین را با ماری که در زیر آن قرار دارد، نگه داشته است و چهار میمون را مسنول تهیه غذای او کرده است. به نظر آنان هنگامی که این میمونها در تهیه غذا برای این مار کوتاهی کند او دم خود را می‌خورد و بدین ترتیب توان نگهداری زمین را از دست خواهد داد. زمین که نسبت به آغاز آفرینش بسی سنگین‌تر شده است در اعماق دریا فرو خواهد رفت و عمر جهان به پایان خواهد رسید.

همانگونه که دیده شد اعتقاد به پایان جهان ناشی از دوران پیشرفت اندیشه بشری و رشد فلسفه اجتماعی می‌باشد. انسان اندیشمند چون نظم و قانون جاری بر جامعه بشری را مطلوب خود نمی‌داند، ابا دارد که آن را به پروردگار خویش نسبت دهد. به همین خاطر یا چون زرتشتیان این بی‌نظمی و قوانین سست حاکم بر جامعه بشری را حاصل تازش اهریمن به طبیعت مزدا آفریده می‌دانند که با حمله او همه عناصر بدی که زاده اهریمن و دیوان‌اند آنچنان با پدیده‌های خوب آمیخته می‌شوند که جدا کردن آنها تنها در پایان جهان و با همراهی و همکاری انسانها و خدایان ممکن است. یا چون هندیان و یونانیان این بی‌نظمی و نزول فضایل اخلاقی مردمان را نتیجه دوری آنها از فرامین انسان‌ساز خدایان می‌دانند که چون جامعه به سر حد زوال اخلاقی خود برسد، خداوند دست به کار شده و با فرستادن مصلح و منجی نهایی، سعی در اصلاح جامعه بشری می‌کند. خداوند در این کار تمام عناصر طبیعی و مافوق طبیعی را به همراهی و کمک او فرا می‌خواند؛ مانند ظهور مسیح در آخرین زمان. یا چون زئوس، خدای یونانیان باستان، از هرگونه اصلاحی در جامعه بشری ناامید شده و خود دست به کار شده و عمر جهان را به پایان می‌رساند. البته اساطیر معدودی همانند باورهای قوم آرتک و مایا وجود دارند که علت ویرانی جهان را عناصری مافوق طبیعی، مانند اختلاف خدایان با هم می‌دانند. یا همانند قبایل گوآرانی علت عمده فروپاشی جهان را فرسودگی و عمر زیاد جهان دانسته‌اند. اما آنچه که بیشتر اهمیت دارد همان مسئله اجتماعی و نزول فضائل بشری انسان است که باعث زوال دنیا و یا اصلاح آن می‌شود.